



۲۰۱۵/۱۱/۲۰

محمد ولی آریا

جراحات دیرینه ملت و نمک پاشان جدید استبداد

هر زمانیکه با اغماض، از نگرش بر سرشت ها چشم فرو بستیم و پنداشتیم که خیره سری ها، مردم ستیزی ها، ظالم پرستی ها و بیهوده گوئی ها، شاید از بی خبری ها سرچشمه گرفته باشد و در نتیجه از مناظره پرهیز کردیم؛ اما دیدیم که خیر، این یک ندانم کاری بسیط نیست، بلکه یک بی خبری مرکب است که سواد مکتبی و یا دیپلومی به تنهایی نمی تواند مظهر تعقل و خرد مندی لازم باشد، تا زمانیکه این سواد رسمی بر تفکر و تعمق در ارزشهای انسانی بر مبنای دفاع از حق، تأمین عدالت، حمایت از آزادی، حفظ حیثیت انسانی، رحم بر بشریت، اعتلای ایمان، برخورداری از شهادت آگاهانه و تعهدی بر تکامل انسان و جامعه استوار نشده است، نمی تواند مظهر بینش روشن و تعقل بلند باشد. بنابراین تا زمانیکه تاریک اندیشی ضد انسانی، بر عقول و قلوب سایه افکنده است، نا آگاهی است؛ اما زمانیکه این سیاه طینتی، به ظلمت گستری می گراید و خصومت با بشریت، ترغیب ستمگری، تجلیل از ظالم، تخریب کرامت انسانی، دفاع از استبداد، ترویج دروغ و ریا را چون بیماری فرا گیر پخش و نشر می کند، آنگاه این نا آگاهی، مرکب می شود.

آنچه را بار بار گفتیم، باز هم به ثبوت دریافتیم که تلاش های سرسام در دفاع از استبداد نه دفاعیست واقعی از یک ستمگر کهن و نه تحقیقی است در بازشناسی حقایق، بلکه تحقیقی است در انحراف اذهان در مشروعیت بخشیدن به کودتا و دیکتاتوری و استبداد و زمینه چینی ایست در هموار سازی یک طرح ضد انسانی، ضد آزادی و ضد دموکراسی دیگر در افغانستان که انتشار بی باک و گردن فزانه اعترافات خونین کشته گان و زجر دیدگان دست استعباد استعماری کودتا چپان سرطان، به مثابه سند ثبوت، خود گویای چنین نیت است، آنچه که حتی همان مستبد کهن و همدستانش در بروز و انتشار آن متردد و حتی نادم بودند که با همه تلاش های شان برای پاک کردن این خون های ناحق از دامن شان و اختفای شکنجه های طاقت فرسا، باز هم این لکه سیاه در کنار سایر سیاه کرداری های ملی آنها در حافظه تاریخی ملت مظلوم افغانستان ثبت است.

حال می بینیم که این دوستان استبداد، بار دیگر بر همه آن جنایات صحنه گذاشتند و با تصدیق آن به اثبات رساندند که آن جنایات وخیم یک رژیم نا مشروع، یک توطئه مشترک و پلان شده یک مثلث استبداد و استعمار و عمال هر دو بوده است که در همدستی محکم شان دیرروز، بر فرزندان معصوم این ملت اعمال کردند و در احیای مجدد این مثلث شوم امروز، بر آن صحنه می گذارند.

از آنجا که خداوند واقعاً یار حق است، به گونه حکمت آمیزی سر از رمز و راز جنایات ضد بندگان مظلومش می‌گشاید؛ انتشار اعترافات کودتای نام نهاد، زمینه‌ای شد تا ملت افغانستان یکبار دیگر صدای مردان ستم کشیده‌ای را شنیدند که عمری را با حرمت و اعتبار در بین فامیل و قوم و ملت خویش زیسته بودند و کسی یک روز بر وطن دوستی و ایمان داری و تقوای نفس‌شان شک و شبه‌نکرد بود، اما با شکنجه‌های وحشیانه پیش‌قراولان استعمار، تن‌های‌شان در زیر مشیت و لگد، شاک‌های برقی، چوب‌زدن‌ها، سر به دیوار کوبیدن‌ها و دنده‌های برقی، پاره و خونین و مجروح‌گشت و بالاخره در زیر شکنجه‌ترین و نامردانه‌ترین شیوه‌ها یعنی با شنواندن فریاد‌های فرزندان آنها و تهدید به اعمال‌هتک حرمت به فامیل‌شان، آنها و ادار به اعترافات ناحق و باطل کردند. حال هموطنان شما قضاوت کنید که کسانی که اکنون، آن اعترافات خون‌آلود را با سرفرازی صحنه می‌گذارند و آنرا منحصراً سند ثبوت تصدیق می‌کنند، آیا بدتر تر از آن شکنجه‌گران نیستند؟!

از آن جائیکه امروز به صدها شهود و سند معتبر، چه از زبان و قلم همدستان کودتای سرطان و چه از خاطرات جان‌برندگان از آن شکنجه‌های ضد انسانی، دست یافته‌ایم که همه بر اعمال چنان مظالم فرساینده و غیر قابل‌تحمل گواهی می‌دهند. حال از کسانی که در ملا و یا در خفا بر این آتش قلب ملت افغانستان، هیزم می‌پاشند، می‌پرسیم آیا حاضر هستند صرف چند انگشت‌شان در زیر شکنجه قرار داده شود و آنها به بدترین اعمال نا کرده اعتراف نکنند؟ با آنکه ما شکنجه‌گر نیستیم؛ اما عذاب دیدگان مجرب در آکسا و خاد استبداد و استعمار بوده‌ایم.

بنابراین به این قافله شب‌خز استبداد فردا، به صراحت اعلام می‌کنیم که ما حاضر هستیم در یک مناظره سرباز و یک محاکمه مردمی، در محضر مردم، در افغانستان با شما حاضر شویم و شما حقانیت ستم و استبداد دوستان تانرا و ما بی‌گناهی و معصومیت دوستانمان را، در پیشگاه مردم افغانستان به اثبات برسانیم.

باید تصریح کرد که حضور در یک دادگاه مردمی صرفاً به خاطر آن نیست که پرده از نیت چند فرد ظالم بر داریم، بلکه بخاطر آنست تا به تاسی از اصول سیاسی و تعهد انسانی و ایمانی خویش، به ملت دردمند افغانستان حالی کنیم، که ستم‌های رفته بر آنها و خون ناحق ریخته از فرزندان‌شان، در نزد تاریخ و انسانیت به فراموشی سپرده نشده است و به ستم‌پیشگان کهن و جدید بفهمانیم که ستم‌گری‌ها و ملت‌کشی‌ها و نابکاری‌های ملی، از ذهن و ضمیر ملت و صفحه تاریخ شسته نمی‌شود. به این وجیزه نگاه کنید تا از سرنوشتی که در زیر پنجه‌های مخفی، برای ملت دردمند افغانستان رقم می‌خورد متیقن گردید، که ما بی‌دلیل از یک طرح رندانه برای آینده کشور بیمناک نیستیم.

می‌گویند: «در کشوری چون افغانستان که فقر و گرسنگی و فقدان امنیت و مصونیت بیداد می‌کند و همین حالا دموکراسی و آزادی جای خود را به انارشی و چپاول سپرده، در همچو حالت برای مردم بیچاره نان و سرپناه و از همه مهمتر، امنیت و مصونیت بسیار بالاتر از دموکراسی و آزادی ارزش دارد» و نتیجه می‌گیرند که: «آزادی و دموکراسی در زمینی حاصل می‌دهد که آماده زرع باشد در زمینی که سیل‌های مدتش در عرصه چند دهه روی آن لوش و ریگ و سنگ را به مقدار وافر خوابانیده، هرگز تخمی که پاشیده شود به حاصل نمی‌رسد بلکه آن تخمیان خوراک زاغها و پرندگان خواهد شد، تا زمانیکه زمین از لوٹ سیل‌های مدتش پاک نگردد دل بستن به حاصل دهی فریب‌خودی است و کسانی که سنگ دموکراسی را به سینه می‌زنند و دموکراسی را در

تقابل دیکتاتوری قرار داده، آوردن نظم و نسق را مبنی بر رعایت قانون به مقصد آماده سازی گستره دموکراسی به استبداد تعبیر می کنند، از این ناحیه احساسات بعضی را علیه خدمتگاران صادق وطن تحریک میدارند».

نباید فراموش کرد که این بحث در ابتدا با تحلیل یک دیکتاتوری سرک ساز در برابر یک دموکراسی ذهنیت ساز آغاز شده بود که بر اشتباه و یا قصد کسانی انگشت گذاشته بود که در زیر عنوان عمران کشور، از ساختمان و رشد ذهنیت سیاسی همگام با آن، منکر بودند و مجال های حاکمیت ملی را در زیر بهانه اولویت رشد اقتصادی، منکوب کردند؛ اما آنچه جالب و خطیر است که چرا این بحث دفاع از یک دیکتاتوری کهن، به تجویز یک دیکتاتوری نوین در آینده کشور خیز برداشته است، این است که ما حساسیت و قضاوت هموطنان را معطوف می خواهیم. بنابراین باید بگوئیم و جیزه بالا که با شیوه استریوتایپ (یک برداشت مرغوب اما سطحی) مطرح شده است حاکی از نیت و سطح معرفتی است که باید گشوده شود.

نخست باید گفت که همه کس میدانند که فقر و گرسنگی در افغانستان بیداد می کند، اما آیا این مدعیان آگاهی، گاهی از خود پرسیده اند که چرا در کشوری که بلیونها دلار کمک خارجی سرازیر می شود، کشوری که بلیونها دلار از درک قاچاق مواد مخدر در آن می ریزد، کشوری که بلیونها دلار از مجرای استخراج منابع طبیعی، چه رسمی و چه غارتگرانه بدست می آورد، کشوری که بر بلیونها دلار منابع طبیعی خفته است، کشوری که به مقامات بلند پایه بر حال و بی حال، میلیونها دلار معاشات نامشروع می پردازد، که آنها می توانند جایزاد های متصرفی مستبدین کهن را به میلیونها دلار بخرند، کشوری که کلیه مقامات اداری مرکزی و محلی آن، بارگاه ها و دفاتر میلیون دلاری برای خویش ساخته اند که دربار های لویی شانزده و تزار روس را به فراموشی می سپارد و بالاخره کشوری که در آنجا چنان ثروت عظیم خوابیده است، دیگر چرا این ملت چنین فقیر و بیچاره شده است؟!

برای آنکه، توزیع و تقسیم این ثروت، به نامشروع ترین و غیر عادلانه ترین شیوه صورت می گیرد، چرا؟! برای آنکه در آنجا حاکمیت مردم، توسط مردم و برای منافع مردم، مفقود است؛ به عبارتی دیگر در آنجا دموکراسی و عدالت اجتماعی نیست. لذا منافع اکثریت جامعه در برابر یک اقلیت زر اندوز ملت سوز، معدوم و مختل شده است و کسانی که این ناگواری را به پای دموکراسی می بندند که عامل هرج و مرج است، یا بسیار کوتاه نظر اند و یا اغفال گر. دموکراسی آن نیست که کمپنی های نفتی و یا بنگاه های تعلیمی وابسته اقتصاد مسلط جهانی و یا اجانب و همسایگان، مواضع قدرت سیاسی را در یک کشور عقب نگه داشته شده، بزور و یا به زر تصرف کنند و آنرا در اختیار گماشتگان خویش بگذارند و بعد به ملت بگویند که اینها نمایندگان شما هستند و شما نه توانایی شناخت نمایندگان واقعی خویش را دارید و نه استواری حفاظت از خویشتن را و ما هستیم که هم حق شما را می شناسیم و هم خیر شما را.

دموکراسی آن نیست که چند تلویزیون و روزنامه، گاه گاهی یک واقعیت سطحی و بی ضرورت را، بلند بالا بگویند؛ مگر قادر و مجاز نباشند که حقایق بنیادی را باز گویند و اگر چنین کنند، عوامل زور گوی و طفیلی های اقتدار و دار و دسته های ضربتی داخلی و خارجی، آنها را برای ابد خاموش گردانند و کسی هم پرسان نکند.

این مدعیان دموکراسی وصله ای در افغانستان که از فقر مردم اشک تمساح می ریزند، آیا صدها مقبره خبر نگاران حقیقت گوی شهید و بی باز خواست را در دموکراسی فرمایشی در افغانستان دیده اند؟ در افغانستان دموکراسی و حاکمیت مردم نیست، بلکه اقتدار گماشته بی ارتباط با مردم، مسلط است که مجری هیچ منفعت ملی نیست؛ بلکه محصول استعمار نوین است.

در خدمت به مردم، این رژیم، چون مار دو سر است که هیچ باهم سازگار نمی شوند، اما در بخشیدن داری های ملی به چپاولگران کهن و نوین، همساز و هم آواز اند، (داستان جدید کابل بانک).

کسانی که از فقدان مصونیت و امنیت در کشور نوحه سر میدهند، آیا نمی دانند که وجود نیرومندترین قدرت نظامی جهان در افغانستان، اگر نمی تواند امنیت و مصونیت بیاورد، پس چه می کند؟ آیا وجود و تمویل صد ها هزار عسکر و پولیس اگر نتواند امنیت و مصونیت بیاورد، دیگر به درد چی می خورد؟ آیا در کشوری که در مدتی کوتاه یک قشون عظیم ملیشه با دوهزار موترسایکل سوار با تمام اسباب و لوازم نظامی بسیج گردد، چرا نمی تواند از امنیت کشور دفاع کند؟ آیا وجود دهها ذخیره سلاح در دست مقتدرین افغانستان بخاطر کدام روز بدتر نگه داری می شود؟ کشور تا دندان مسلح است ولی امنیت نیست؛ حال سوال اینست که آیا این مستبد فرمایشی، جز با اسلحه و نیروی نظامی و پولیس، با چه چیزی دیگری امنیت را می آورد که مسلماً این نیروی مسلح در کشور موجود است؛ اما اگر به درد امنیت ملت نمی خورد و از جان و مال ملت افغانستان دفاع نمی کند، برای آنست که آرزوی استقرار امنیت، در حاکمیت افغانستان وجود ندارد، آنها از یک استبداد مخفی مسلحانه و یک اغتشاش سیاسی، منفعت می برند که این همه ساز و برگ های نظامی وسیله ایست برای اعمال سکوت بر مردم و ایجاد وحشت و بیم در کشور. اینها وسیله امید مردم برای آرامش و صلح نیستند؛ بلکه عوامل حاکمیت و استبداد بر مردم میباشند .

کسانی که فکر می کنند در افغانستان هرج و مرج و انارشی است، صرف نظر از آنکه مفهوم انارشی را چون سردار کهن خود نمی دانند، حتی قادر به شناخت هرج مرج و فساد قدرت نیز نیستند، این هرج و مرجی است که از استبداد عده ای قدرت پرست و زر اندوز وابسته به بیگانه در کشور تعمیم می شود، فرق این استبداد و ستمگری کنونی با استبداد سردار محمد داود آنست که آن استبداد یک فرد بود و این استبداد یک عده ای از افراد است، آن استبداد برهنه بود و این استبداد نامرئی است. این هرج مرج کنونی از مردم نیست؛ مردم مظلوم افغانستان فقط ناظران بیم ناک اوضاع کشور و حیات خود هستند و هیچ قدرتی ندارند و در میان دو آسیاب سنگ یک بازی دستوری قدرت، سرگردان اند.

در استبداد فردی، کسی حق حرف زدن نداشت؛ اما در استبداد کتلوی نوین، مردم می توانند حرف بزنند و دشنام بدهند، که هیچ اهمیت داده نمی شود؛ اما به افشای حقایق بنیادی پرداخته نمی توانند و گرنه در روز روشن و در محضر عام خاموش ساخته می شوند. پس آنانیکه نسخه یک مسبتد خوش نیت آینده را میدهند، بفرمایند که از بین این قدرت مندان ستمگر و مستبد امروزی، کدام یک را من حیث دیکتاتور دلسوز پیشنهاد می کنند؟

حقیقت آن است که چه دیکتاتوری سردار محمد داود در به زنجیر کشیدن ملت افغانستان و چه هرج مرج و فساد حاکم در افغانستان کنونی، هر دو ریشه در یک استبداد پلان شده برضد ملت افغانستان را دارد؛ هم چنانیکه

مسلم ساختن افغانستان در زیر داعیه کاذبانه دفاع از پشتونستان، با تسلیمی هست و بود ملت افغانستان به شوروی و اخذ سلاحهای کهنه جنگ دوم جهانی عملی شد که رشوه ای بود به رهبران شوروی تا حاکمیت موعود را در افغانستان به سردار ستمگر بسپارد و بخششی بود از کیسه ملت غریب افغانستان. از سوی دیگر مردم افغانستان را با دیماکوژی (مردم فریبی) بنام وطن دوستی و اعاده سرزمین های از دست رفته، فریفتند که در ظرف ده ها سال حاکمیت، با این سلاح کوت تباه کن ملی، یک قدم عملی بسوی اعاده سرزمین و یا دفاع از حقوق پشتون و بلوچ برنداشت و بالاخره همه را در یک مهانی مجالل به ذولفقار علی بوتو بخشید. سلاحهایی را که بنام دفاع از استقلال و تمامیت ارضی جمع کرده بود، صرف وسیله ای شد برای کوبیدن و ترساندن ملت افغانستان و حمله بر مردمان بیگناه این کشور که بالاخره آن سلاح های مرگبار استبداد خود پرستی، در خدمت استعمار و تجاوز به کشور قرار گرفت و برسینه فرزندان به خون خفته و مجاهدین پاکباز ایمان و آزادی ملت معصوم و بی دفاع افغانستان، نشانه رفت.

امروز نیز این همه عسکر بازی و سلاح خواهی مجنونانه، یک لحظه قادر به دفاع از حملات تحریک آمیز خارجی به سرحدات کشور نشد و نه وسیله شکست یک گروه علنی دهشت افکن گردید که امروز آن نهال زهر آلود، پیوند فاسد دیگری زد، که حلقوم بریدن های کودکان و زنان و مردان معصوم، ارمغان شوم این نظامی گری های خنثی است.

اما وجیزه بی باک و مملو از تحقیر ملی که می گوید: «دموکراسی در زمینی حاصل میدهد که آماده زرع باشد در زمینی که سیلهای مدش در عرصه چند دهه روی آن لوش و ریگ و سنگ را به مقدار وافر خوابانیده، هرگز تخمی که پاشیده شود به حاصل نمی رسد».

هموطنان دقت کنند که زمین برای دموکراسی، جز مردم یک کشور کسی دیگری نیست که با تعمیم حاکمیت خود، استبداد و استعمار را لغو می کنند. یعنی دموکراسی یک خواست مشروع و بنیادی یک جامعه است که هر فرد انسان خواهان حقوق و آرزومند آزادی است، که فهم این امر به گفته غربی ها به هیچ انجنیر راکت ضرورت ندارد. برخورداری از حق و عدالت و آزادی و نفرت از حق تلفی و ستم گری و استبداد، یک خواست و تمنای فطری و بدیهی انسانها است که انسان افغانستان از آن مجزا نیست. حال اگر کسی ادعا می کند که این زمین پر از لوش و سنگ و ریگ است، معنی چنین سخنی آن است که این ملتی که در طی چندین دهه از آغاز جمهوری نام نهاد تا رژیم یک مار و دوسر کنونی، جز اعدام، شکنجه، زندان، بمباردمان، شهادت، مهاجرت، در بدری، گرسنگی، تشنگی بی خانمانی، تحقیر و تهدید و تخویف و فریب و ریا دروغ و مکر، از قدرت مندان خودی و بیگانه ندیده است، مستحق آزادی نیست، و نه کفایت شناخت حقوق خود را دارد و نه اهلیت دموکراسی را. بلکه باید یک مستبد بی شاخ دمی بیاید و این مردم را باز هم بکوبد و به زور و قهر و خشم آنها را تعلیم دموکراسی بدهد و بعد، این دایه مهربان تر از مادر، به این ملت، دموکراسی را اعطاء کند و قدرت را سخاوتمندانه به مردم بسپارد. مرحبا به این طبیب بی چاره که ندانسته است هرگاه مار گزیده را با واکسین مار علاج می کنند، قبلاً آن زهر را خنثی می کنند نه آنکه او را با زهر دیگر معالجه کنند.

پایان قسمت اول